

# شانس دوباره

برای پولتان، برای زندگی‌تان و برای خودتان

مترجم:

هنگامه خداپنده

شاهکاری تازه از

رابرت تی کیوساکی

پدر پولدار، پدر بی...

RICH  DAD

به نام خداوند جان و خرد

# شانس دوباره

## SECOND CHANCE

شاهکاری تازه از رابرت تی کیوساکی



اندشارات طاهریان



## فهرست:

### بخش ۱: گذشته

- فصل ۱: چرا ثروتمندان برای پول کار نمی‌کنند؟..... ۱۱
- فصل ۲: آینده را چگونه ارزیابی کنیم؟..... ۵۵
- فصل ۳: چه کاری باید انجام دهم؟..... ۷۹
- فصل ۴: سرقت چیست؟..... ۱۰۱
- فصل ۵: سقوط بعدی..... ۱۶۱
- فصل ۶: کادریلیون معادل چقدر پول است؟..... ۱۹۷
- فصل ۷: چگونگی درک مسائل نامفهوم و مبهم..... ۲۳۵

### بخش ۲: زمان حال دیوانه هستید یا عاقل

- فصل ۸: قبل و بعد..... ۲۹۹

### بخش ۳: آینده: اگر پول برنامه است، پس آموزش‌های مالی چیست؟

- فصل ۹: با مدرسه رفتن مخالف هستید!..... ۳۵۷
- فصل ۱۰: هرگز مرتکب اشتباه نشوید..... ۳۶۷
- فصل ۱۱: آیا در مدرسه فقط باید نمرات خوب کسب کنیم؟!..... ۳۸۵
- فصل ۱۲: آیا در جستجوی شغل مناسب هستید؟..... ۴۰۵

- فصل ۱۳: آیا می‌خواهید از بدهی‌ها خلاص شوید؟..... ۴۲۱
- فصل ۱۴: آیا می‌خواهید آرزوهای خود را نادیده بگیرید؟..... ۴۳۷
- فصل ۱۵: هرگز به دنبال فریبکاری نباشید..... ۴۴۵
- فصل ۱۶: آیا ثروتمندان افراد حریص و طمع‌کار هستند؟..... ۴۵۱
- فصل ۱۷: آیا سرمایه‌گذاری خطرناک است؟..... ۴۶۱
- فصل ۱۸: پول‌هایتان را پس‌انداز کنید..... ۴۷۱
- فصل ۱۹: آیا شرایط اضطراری بد است؟..... ۴۸۵

## مقدمه:



«ما سازندگان آینده هستیم، نه قربانیان آن.»

### آر.باک مینستر فولر

روزی روزگاری، آمریکا ثروتمندترین کشور جهان بود.  
روزی روزگاری، دلار آمریکا ارزشی مانند طلا داشت.  
روزی روزگاری، چاپ پول کاغذی بزرگترین جرم در دنیا بود.  
روزی روزگاری، کسی که به مدرسه می‌رفت، شغلی پیدا می‌کرد و در نهایت در سن جوانی بازنشسته می‌شد، شادترین و خوشبخت‌ترین آدم در دنیا بود.  
روزی روزگاری، تنها کاری که باید برای زندگی‌مان انجام می‌دادیم، خرید خانه بود.  
روزی روزگاری، تنها زیرکی و نکات انسان، شرکت در سرمایه‌گذاری‌ها و بازار بورس با سرمایه کم و ناچیز بود.  
روزی روزگاری، تحصیلات بالای دانشگاهی باعث افزایش حقوق و درآمد می‌شد.  
روزی روزگاری، سن نوعی سرمایه بود.

روزی روزگاری، دولت برای مراقبت‌های پزشکی و امنیت اجتماعی از افراد بازنشسته حمایت می‌کرد. اما متأسفانه آن روزی و روزگاری به پایان رسیده است و به یک داستان خیالی و غم‌انگیز تبدیل شده است. حال این سوال پیش می‌آید که:

بنابراین مردم باید چه کار کنند؟

این کتاب قرار است تنها به سوال فوق پاسخ دهد. این کتاب شانس دوباره‌ای است برای سئوالات شما، برای زندگی شما و برای دنیای شما. این کتاب به سه بخش گذشته، حال و آینده تقسیم‌بندی شده است:

**گذشته** قرار است بحران‌های مالی را ارزیابی کند.

**حال** دنیای امروز را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

**آینده** فرصت‌های دوباره را برای شما جستجو می‌کند، سپس به شما می‌گوید که چگونه می‌توانید از این فرصت‌های تازه به خوبی استفاده کنید تا بتوانید به اهداف شخصی خود دست یابید.

مهم است بدانید کلیدی‌ترین واژه دنیای امروز «بحران» است. همیشه به خاطر داشته باشید برای هر چیزی در دنیا دو حالت وجود دارد. دو بخش، دو طرف، و یا دو جهت. بحران هم دو حالت، طرف و یا جهت دارد: خطر و فرصت.

همه ما وقتی در معرض خطری قرار می‌گیریم باید شانسی برایمان پیش آید تا بتوانیم از خطرها رها شویم. شانسی که بتواند ما را در برابر بحران‌های مالی جهانی نجات دهد.



## بخش ۱

### گذشته



مدرسه قدیمی

به مدرسه برو تا بتوانی شغل خوبی پیدا کنی، سخت کار کن تا بتوانی پول‌هایت را پس‌انداز کنی، خانه بخری و از بدهی‌ها نجات یابی. در این صورت است که می‌توانی در سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت شرکت کنی.



### مقدمه

به استار باکس رفتم تا یکی از دوستانم را که سال‌ها ملاقاتش نکرده بودم، ببینم اگرچه از این‌که می‌خواستم با او دوباره دیدار کنم، بسیار خوشحال بودم، اما هنگامی که او را پشت میز کارش دیدم خیلی هیجان‌زده شدم.

از او پرسیدم: چند سال است که در اینجا کار می‌کنی؟

او همان‌طور که سفارش مرا می‌پرسید، لابلای حرف‌هایش گفت: حدود پنج ماه.

از او پرسیدم: چه اتفاقی افتاده است؟

او با صدای بلند خندید و گفت: پس از اینکه بازار بورس در سال ۲۰۷ دچار رکورد فراوانی شد، من نیز شغلم را از دست داد. بنابراین شغل دیگری را دست و پا کردم، اما بعد از مدت اندکی آن هم به سرنوشت قبلی دچار شد. سرانجام، با بیکاری و خانه‌نشینی مجبور شدم که برای تأمین مخارج زندگی خانه‌ام را هم بفروشم. تنها هدفم این بود که حداقل زندگی‌ام را به هر نحوی ادامه دهم. حال هم اینجا هستم تا روزانه چند دلاری در استار باکس به دست آورم و همچنان زندگی را بگذرانم.

همین که مشتریان یکی یکی پشت سر می‌آمدند و سفارش خود را به دوستم می‌گفتند، من از او پرسیدم: برای آینده می‌خواهی چه کار کنی؟

او گفت: می‌خواهم به دانشکده بازگردم. اگر رشته تحصیلی‌ام را تغییر دهم، مدرک خوبی می‌گیرم. هم فال است و هم تماشا. پسر من هم قرار است همراهم باشد و هر دو با هم درس بخوانیم. او پسر فوق‌العاده پرتلاشی است.

دوباره از او پرسیدم: لابد می‌خواهی وام بگیری و شهریه‌های خودت و پسرت را بپردازی؟ یعنی می‌خواهی با وام دانشجویی آن هم در این شرایط درس بخوانی؟!؟

او جواب داد: بله، مگر کار دیگری هم از دستم بر می‌آید؟ اگرچه می‌دانم چندان کار درستی نیست، اما بهتر از این است که ساعت‌ها در استار باکس بمانم و در انتهای روز با چند دلار ناقابل به خانه بازگردم. من و پسر من هر دو قرار است کار کنیم و در کنار شغل‌مان درس بخوانیم. ما مجبوریم که این شرایط را بپذیریم و برای تغییر زندگی‌مان، رویه‌مان را نیز تغییر دهیم. ما باید دوباره به درس و دانشگاه بازگردیم. همان‌طور که باقیمانده قهوه‌ام را خوردم، پول آن را به دوستم پرداختم. وقتی می‌خواستم برای قهوه خوش طعم‌شان به او انعام بدهم، بسیار ناراحت شد و قبول نکرد.

اما من می‌دانستم که چرا او نمی‌پذیرد. با اینکه قهوه بسیار خوشمزه‌ای خورده بودم، اما تصویر چهره غمگین و نگران دوستم درونم را آزار می‌داد. همانطور که برای او و پسرش آرزوی موفقیت می‌کردم، خداحافظی کردم و از کافی‌شاپ استار باکس بیرون آمدم.

همان‌طور که دریافته‌اید، در بخش اول این کتاب می‌خواهم درباره بحرآن‌های مالی برایتان توضیح بدهم.

جورج اُورول در کتابش ۱۹۸۴ نوشت:

«در زمانی که حيله و نیرنگ دنیا را فرا می‌گیرد، گفتن حقیقت چیزی جز یک حرکت انقلابی نخواهد بود.»

## فصل ۱

# چرا ثروتمندان برای پول کار نمی‌کنند؟



«ثروتمندان با پول بازی می‌کنند.....»

ما برای پول آن‌ها کار می‌کنیم، در حالی که ارزش و اعتبار آن‌ها بیشتر می‌شود.»

آر. باک مینستر فولر

کتاب پدر پولدار، پدر بی‌پول در سال ۱۹۹۷ به چاپ رسید. آن کتاب در ابتدا چنان مورد توجه ناشران واقع نشد، تا با حجمی عظیم چاپ شود و به بازارهای فروش فرستاده شود. بسیاری از ناشران به من می‌گفتند:

در کتاب پدر پولدار و پدر بی پول شما نمی دانید که درباره چه مسایلی حرف می زنید. در آن کتاب من جملاتی نوشتم که اکثر افراد با آنها موافق نبودند:

۱- خانه سرمایه نیست.

۲- افرادی که پول هایشان را در بانکها پس انداز می کنند بازنده هستند.

۳- ثروتمندان برای پول کار نمی کنند.

حدود ده سال پیش در سال ۲۰۰۷ بانکها در پرداخت وامهای رهن و اجاره مسکن دچار مشکل شدند و بنابراین بسیاری از صاحب خانهها و املاک داران خانههای خود را از دست دادند. از این رو معلوم شد که خانه نمی تواند برای ما سرمایه باشد.

در سال ۲۰۰۸، دولت آمریکا و بانک مرکزی اش به خاطر جبران بحران موجود مجبور شد که حدود تریلیونها دلار اسکناس کاغذی چاپ و وارد کشور کند. به این بهانه که شاید افراد بتوانند به طریقی سرمایه از دست رفته خود را به دست آورند و تورم از ذهن پاک شود.

من به همه مردم اعلام کردم که ثروتمندان برای پول کار نمی کنند و به شرایط موجود و کمبودهای کاری ندارند. اما کسی به حرف من گوش نکرد و مرا به شدت مورد سرزنش قرار دادند. با این وجود در این فصل از کتاب می خواهم به شما بیاموزم که چرا ما در هر شرایطی چه خطرناک و چه پرخطر به موقعیتها و فرصت های طلایی نیاز داریم. چرا و چگونه باید این فرصتها را ایجاد کرده و از آنها بهره برد. فرصتی که بتواند شما، زندگی شما و پول شما را نجات دهد.

## آنچه که لازم است درباره پول بدانید

هر آنچه که به پول مربوط می‌شود ابهام خاصی دارد. فراموش نکنید که این ابهام خاصیت پول است و هرگز بر طرف نمی‌شود. بدین ترتیب باید پایتان را فراتر بگذارید و به دنبال این باشید که چگونه باید از پول استفاده کرد و چگونه آن را وارد گردش مالی و چرخه اقتصادی نمود. مهم‌ترین و اصلی‌ترین مطلبی که شما باید درباره پول بدانید این است که هر چه بیشتر روی آن تمرکز کنید، باهوش‌تر می‌شوید و تصمیمات عاقلانه‌تری درباره آن می‌گیرید. هر چه بیشتر بدانید، عملکرد ذهنی‌تان قوی‌تر می‌شود و آزادانه‌تر درباره پول و سرمایه‌تان اظهار نظر می‌کنید. آیا نمی‌توان این را فرصت در نظر گرفت؟ پس به یاد داشته باشید که «آموزش» در این زمان بهترین فرصت برای پیشرفت است. به عبارتی شانس دوباره آموزش است.

اکنون من از شما می‌پرسم:

سوال: چه کسی می‌تواند شانس دوباره را برای خود معنا کند؟

پاسخ: همه ما می‌توانیم.

سوال: چرا؟

پاسخ: چون بحث ما بر سر مسئله مهمی به نام - پول - است. تنها چیزی که زندگی ما را تغییر می‌دهد و بقیه زندگی‌مان را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد.

سوال: چرا پول برایتان مهم است؟

پاسخ: چون تنها چیزی است که فقیران را فقیرتر و ثروتمندان را ثروتمندتر می‌کند. در این میان طبقه متوسط جامعه را نیز بی‌نصیب می‌گذارد.

سوال: همه ما این مسئله را می‌دانیم. اما چه تفاوتی میان فقیران و ثروتمندان وجود دارد؟

پاسخ: تفاوت خاصی میان آن‌ها وجود ندارد، فقط اینکه همه ثروتمندان در حال تبدیل شدن به فقیران هستند و روز به روز به تعداد فقیران افزوده می‌شود.

سوال: چرا ثروتمندان در حال فقیر شدن هستند؟

پاسخ: دلایل فراوانی وجود دارد. یکی از آن‌ها این است که ثروتمندان تنها چیزی که دارند پول است و از همه ارزش‌های دنیا بی‌بهره‌اند.

سوال: حال چه اشتباهی در این میان وجود دارد؟

پاسخ: مشکل این جاست که این پول همیشه ارزش خود را به یک شکل واحد حفظ نمی‌کند و هر روز در حال تغییر است. پس جایگاه ثروتمندان هم هر روز در حال تغییر و اُفت است.

سوال: اگر پول امروز پول نیست و ارزش خاصی ندارد، پس پول واقعی چیست؟

پاسخ: دانش ما درباره پول، پول واقعی ماست.

سوال: اگر پول میزان آگاهی و دانش ماست، آیا فرصتی وجود دارد که بتوان با آن به یک ثروتمند واقعی تبدیل شد؟

پاسخ: کاملاً آشکار است که سرمایه واقعی هر کسی میزان آگاهی اوست نه میزان پولی که در جیب اوست. در گذشته آنچه که پول و



سرمایه تلقی می‌شد، زمین‌های کشاورزی، سلاح و شرکت‌های بزرگ بود. اما امروز داستان پول تغییر کرده است. در عصر اطلاعات و ارتباطات آنچه که پول و ارزش تلقی می‌شود، میزان آگاهی و دانش ماست. چیزی جز آن نمی‌تواند جایگزین شود.

**سوال:** بنابراین چرا هیچ‌کس را نمی‌توان ثروتمند نامید؟

**پاسخ:** چون کسی درصدد کسب آگاهی‌ها و آموزش‌ها نیست. اگر کسی نداند که پول چیست و چه ماهیتی دارد و هرگز نمی‌تواند به طرز صحیح از آن بهره‌برد و به ثروت دست یابد.

**سوال:** اما آمریکا میلیاردها دلار را صرف آموزش شهروندان خود می‌کند. پس چرا روز به روز به تعداد فقیران آن اضافه می‌شود؟

**پاسخ:** اگرچه آمریکا میلیاردها دلار از سرمایه خود را صرف آموزش شهروندان خود می‌کند، اما این آموزش‌ها هیچ ارتباطی به پول و آموزش‌های مالی که باعث تقویت هوش مالی می‌شوند، ندارند.

**سوال:** چرا آموزش‌های مالی در مدارس تدریس نمی‌شوند؟

**پاسخ:** سال‌هاست که من این سوال را از تمامی مدارس و معلمان دلسوز آن‌ها می‌پرسم، اما پاسخی دریافت نکرده‌ام.

**سوال:** چاره کار چیست؟

**پاسخ:** به نظر من دانش در همه جای دنیا و در همه دوران تاریخ، قدرت محسوب می‌شده و هنوز هم محسوب می‌شود. اگر مردم می‌خواهند کنترل زندگی و دنیای خود را به دست بگیرند، باید در هر زمینه علمی به پیشرفت برسند. اگر دنیای امروز برای پول و سرمایه تمرکز کرده، پس باید هر تلاشی که برای دستیابی به پیشرفت انجام می‌دهد، فقط مربوط

پول و درباره پول باشد. بدین ترتیب گوشه‌ای ساکت نشستن مردم، فقط دنیای آن‌ها را محدود می‌کند. پس دنیایی که محدود شود، پیشرفتی در آن وجود ندارد.

تا قبل از جنگ جهانی در آمریکا، اگر کسی به بردگان خواندن و نوشتن می‌آموخت، مجرم محسوب می‌شد. چون بردگان پس از یاد گرفتن خواندن و نوشتن صاحب قدرت می‌شدند و بر صاحبان خود چیره می‌شدند و کنترل امور آن‌ها را به دست می‌گرفتند. برای همین است که من هم می‌گویم علم و دانش نوعی قدرت به حساب می‌آید. در اینجا می‌توان از این گفته یک فرمول ساخت:

$$\text{دانش} = \text{اطلاعات} \times \text{آموزش}$$

«به راستی که دانش برترین قدرت است و ناآگاهی بزرگ‌ترین ضعف». همان‌طور که در تمامی کتاب‌های قبلی من خوانده‌اید، پدر بی‌پول من توانست با تلاش و کوشش شبانه‌روزی مدرک دکترای کسب کند، در حالی که در زمینه آموزش‌های مالی صفر بود و حتی از یک کودک پیش دبستانی هم کمتر می‌دانست. اگرچه او برترین جایگاه شغلی را در مدرسه و اداره‌اش داشت، اما در دنیای واقعی کوچک‌ترین ارزش و اعتباری نداشت.

در مقابل پدر پولدار هرگز نتوانست تحصیلات ابتدایی پایه در مدرسه را تمام کند، اما قدرت بی‌حد و حصری در زمینه مسایل امور مالی و پولی داشت. اگرچه او سود بالایی نداشت، اما در دنیای واقعی صاحب همه چیز بود. حال این سوال مطرح می‌شود:

**سوال:** اگرچه مدارس مسئول آموزش مسایل ابتدایی هستند، اما چرا درباره مسایل مهم زندگی در دنیای واقعی چیزی آموزش نمی‌دهند؟  
**پاسخ:** هیچ‌کس هنوز پاسخی برای سوال فوق پیدا نکرده است. چون هنوز کسی نپذیرفته که مسایل پولی مهم‌ترین مسئله در دنیا هستند و همه نیاز دارند درباره آن آموزش ببینند.

**سوال:** آیا همانند گذشته اسلحه و مهمات و ابزارآلات جنگی هنوز هم سرمایه تلقی می‌شوند؟

**پاسخ:** تنها چیزی که در زمان حاضر سرمایه تلقی می‌شود، پول و سیستم‌های پولی است.

**سوال:** سیستم مالی و پولی چگونه می‌تواند انسان‌ها و دنیای آن‌ها را تحت کنترل خود در آورد؟

**پاسخ:** متأسفانه سیستم مالی امروزی طوری طراحی شده است که اکثر مردم را به سمت فقر و نیازمندی می‌کشاند تا اینکه بخواهد ضعف آن‌ها را برطرف کند و از آن‌ها ثروتمند بسازد. این سیستم افراد را چه پولدار و چه فقیر مجبور می‌کند که برای به دست آوردن پول سخت کار کنند. در واقع پول، افرادی که در زمینه پول و سیستم‌های مالی آگاهی ندارند را به بردگی می‌گیرد.

کاملاً واضح است که در چنین شرایطی همه ما مجبور می‌شویم که تمام عمر خود را کار کنیم و زحمت بکشیم و به بهانه پول هرگونه مشقت را تحمل کنیم. این دشواری‌ها نه تنها شرایط ما را تغییر نمی‌دهند، بلکه روز به روز نیازمندترمان می‌کنند. بدین ترتیب فقیران روز به روز فقیرتر

می‌شوند و ثروتمندان نیز سرمایه‌های خود را به تدریج از دست می‌دهند. به چنین وضعیتی «فاجعه اقتصادی» گفته می‌شود.

سوال: ممکن است جمله «پول سرمایه‌های ما را می‌دزدد» را شنیده باشید. حال باید پرسید که پول چگونه سرمایه و اعتبارات ما را می‌دزدد و به فاجعه اقتصادی دنیای ما دامن می‌زند؟

پاسخ: راه‌های فراوانی وجود دارد. برخی از آن‌ها عبارتند از:

#### ۱- مالیات‌ها:

پول به بهانه مالیات‌ها قادر است سرمایه و اعتبارات ما را از چنگ‌مان در بیاورد.

#### ۲- تورم:

وقتی قیمت‌ها افزایش پیدا کنند، دولت مجبور می‌شود که پول‌های کاغذی بیشتری چاپ و به داخل کشور وارد کند. بنابراین مردم به ناچار مجبور می‌شوند که بیشتر کار کنند و با پرداخت مالیات به طریق تورم را تعدیل کنند و کمبود آن را در چرخه اقتصادی جبران نمایند.

#### ۳- پس اندازها:

بانک‌ها هم به آسانی می‌توانند پول و سرمایه‌های ما را بدزدند. در حقیقت سیستم پولی و مالی آن‌ها آنقدر پیچیده است که هر طور که محاسبه کنیم به آن‌ها بدهکار می‌شویم. برای مثال اگر کسی یک دلار در بانک پس‌انداز کند، بانک به او ۱۰ دلار وام می‌دهد. جدا از اینکه بانک بابت آن ۱۰ دلار مبلغ بیشتری را پس می‌گیرد، دولت مجبور می‌شود که برای پرداخت وام‌ها پول کاغذی بیشتری چاپ کند. همین

مسئله «چاپ پول و اسکناس» نه تنها تورم‌زاست بلکه می‌تواند یکی از دلایل رخداد این حقیقت باشد که پس‌انداز کنندگان در بانک بازنندگان اصلی دنیای اقتصادی هستند.

در بخش‌های آتی این کتاب قصد دارم درباره اینکه چگونه پول شما از چنگ‌تان در آورده می‌شود، بیشتر توضیح بدهم و پرده از حقایق بسیاری بردارم. همان‌طور که قبلاً گفتم، سیستم پولی و مالی طوری طراحی شده که افراد در آن فقیر و نیازمندتر می‌شوند، نه پولدارتر و ثروتمندتر.

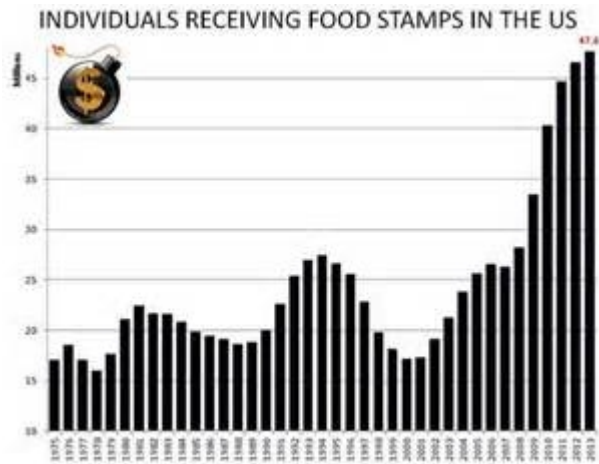
سوال: آیا شما با مطلب فوق موافق هستید و آن را می‌پذیرید؟  
پاسخ: می‌خواهم پاسخ این سوال مهم را با یک نمودار به شما نشان دهم. همان‌طور که می‌دانید یک تصویر زبانی هزاران برابر گویاتر و رساتر از هزاران کلمه دارد. البته آنچه که می‌خواهم بگویم یک جمله و یک خط نوشته نیست، بلکه داستانی است که شرح حال افرادی که چشم انتظار کمک‌ها و حمایت‌های دولتی هستند را آشکارا توضیح می‌دهد.

### جنگ حاصل از فقر

در سال ۱۹۶۴، رئیس‌جمهور لیندون جانسون صحبت از فقر و جنگ بر سر آن به میان آورد. بسیاری از افراد احساس کردند که هیچ خطری وجود ندارد و مشکل خاصی پیش نخواهد آمد. اما در این میان گروهی از افراد هم بودند که احساس خطر کردند.

جدول زیر شمار افرادی را که از کوپن‌ها و سهمیه‌های غذایی دولت استفاده کردند را نشان می‌دهد. امروزه این سهمیه‌ها و کوپن‌ها

SNAP نامیده می‌شوند. SNAP برنامه‌ای است که شامل حمایت‌های غذایی و تکمیلی دولت است. اگرچه هنوز هم افراد بسیاری بر این باورند که در مقابل جنگ با فقر پیروز شده‌اند، اما جزئیات جدول زیر داستان متفاوت‌تری را برایمان بازگو می‌کند و تعداد افرادی که از این سهمیه‌ها استفاده کرده‌اند.



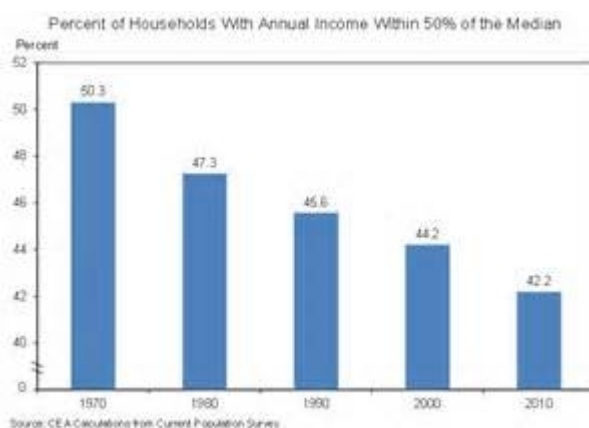
جدول فوق تعداد افرادی که از سهمیه SNAP استفاده کرده‌اند را نشان می‌دهد. تقریباً می‌توان گفت که در سال ۱۹۷۵ حدود ۱۷ میلیون نفر از مردم آمریکا از این سهمیه‌ها استفاده کردند. این تعداد در سال ۲۰۱۳ به چیزی حدود ۴۷ میلیون نفر افزایش یافت و هنوز هم انتظار می‌رود که در طول سال‌های آتی بیشتر و بیشتر شود.

سوال: اگر تعداد افراد فقیر روز به روز در حال افزایش است این جمعیت از کجا به وجود آمده است؟

پاسخ: این افراد در حقیقت همان طبقه متوسط جامعه هستند که از چند سال گذشته ته مانده دارایی خود را از دست داده و به جمعیت افراد فقیر جامعه اضافه شده‌اند.

### جنگ طبقه متوسط جامعه

با کاهش میزان حقوق و مزایای طبقه متوسط جامعه در سال ۱۹۷۰، میزان کیفیت زندگی آن‌ها نیز تا حد قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت و آن‌ها به جمعیت افراد فقیر جامعه افزوده شدند.



جدول فوق، به وضوح نشان می‌دهد که چه اتفاقی برای قشر متوسط جامعه افتاده است.

سال‌ها پیش، خبرنگار تلویزیون لو دابنر در کتابی درباره انحطاط و ورشکستگی بیش از پیش قشر متوسط جامعه مطالبی نوشت. او کتاب خود را «جنگ طبقه متوسط» نامگذاری کرد و گفت: چرا دولت، تجارت‌های بزرگ و گروه‌های تجاری خاص در این رویا هستند که در این جنگ شرکت کنند و چگونه در تلاشند در آن پیروز شوند؟ او در



جواب اعلام کرده بود: دولت، تجارت‌های بزرگ و گروه‌های تجاری خاص در تلاش هستند تا طبقه متوسط جامعه را به طور کلی از بین ببرند. زیرا تعداد بسیار زیاد افراد این گروه باعث فلج شدن چرخه اقتصاد آمریکا شده‌اند و موتور اقتصاد را از حرکت باز نگه داشته‌اند. در طی سال ۲۰۱۲ هنگام مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، باراک اوباما و میت رامنی هر دو قول دادند که بر خلاف شرایط موجود در جهت حمایت از قشر متوسط جامعه قدم بردارند. بنابراین این سوال به طور واضح و آشکار مطرح شد که چرا طبقه متوسط جامعه باید تحت حمایت بیش از پیش دولت قرار گیرد؟ همان‌طور که همه ما می‌دانستیم، متوجه شدیم که هرگاه دولت به گروهی قول دهد که از آن حمایت می‌کند، درصدد است که آن را از بین ببرد و آن را عاملی برای دستیابی به اهداف اصلی خود قرار دهد.

### **تورم دارایی‌ها و اعتبارات ما را به سرقت می‌برد**

همان‌طور که قبلاً برایتان توضیح دادم، سیستم پولی و مالی روز دنیا قادر است پول و سرمایه ما را از طریق تورم از چنگ‌مان در آورد. در ادامه ما خواهیم فهمید که چرا افراد فقیر و قشر متوسط جامعه مجبور هستند که در شرایط نابسامان اقتصادی سخت کار کنند و زحمت بکشند.



مقدار نیازمندی طبقه متوسط جامعه به حمایت‌ها و خدمات دولتی هر روز به سرعت افزایش می‌یابد. نیازهایی نظیر تأمین هزینه‌های درمانی، آموزش و مراقبت‌های پزشکی، کار و مسکن مردم به مشکل عدیده دولت تبدیل شده است. مشکل اصلی این جاست که سرعت افزایش میزان نیاز مردم به حمایت‌های دولتی از میزان پیشرفت تورم نیز بیشتر شده است.

**سوال:** چگونه سیستم پولی و مالی باعث ایجاد تورم می‌شود؟  
**پاسخ:** اولین دلیل ایجاد تورم، چاپ پول و اسکناس و ورود آن‌ها به داخل کشور است. هنگامی که دولت تصمیم می‌گیرد پول چاپ کند، بانک‌ها و سیستم‌های مالی دولت دچار تحول و دگرگونی می‌شوند و با اعمال تغییرات در متن برنامه‌های خود، میزان مالیات‌های مردم را افزایش می‌دهند. بنابراین وقتی قیمت‌ها به دنبال افزایش مالیات‌ها بالا می‌روند، مردم از نظر اقتصادی دچار بحران می‌شوند.  
**سوال:** هنگامی که قیمت‌ها افزایش می‌یابند، مردم چگونه باید خود را از شرایط موجود نجات دهند؟

پاسخ: هنگامی که قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کنند، مردم برای تأمین مخارج خود به سراغ استفاده از کارت‌های اعتباری می‌روند. البته برخی از مردم هم تلاش می‌کنند تا میزان مخارج ماهیانه خود را تا حد چشمگیری کاهش دهند. به عنوان مثال، ترجیح می‌دهند حتی هنگام نیاز به مراقبت‌های پزشکی هم به پزشک و مراکز درمانی مراجعه نکنند. تا شاید هزینه‌های خود را کاهش دهند. برخی دیگر هم که مجبور به استفاده از خدمات درمانی هستند، روز به روز در قرض و بدهی فرو می‌روند و مبلغ ناچیز باقیمانده حقوق خود را به این طریق از دست می‌دهند.

### **بدهی‌ها ما را به بردگی می‌گیرند**

هنگامی که میزان حقوق قشر متوسط ما به طرز عجیبی کاهش پیدا کرد، میزان قیمت‌ها و مالیات‌ها افزایش یافتند. بدین ترتیب بسیاری از مردم توانستند که با استفاده از کارت‌های اعتباری خود شرایط فعلی‌شان را حفظ کنند، اما از طرف دیگر با بدهی‌ها روبرو شدند و بدهی‌ها آن‌ها را به بردگی گرفتند.



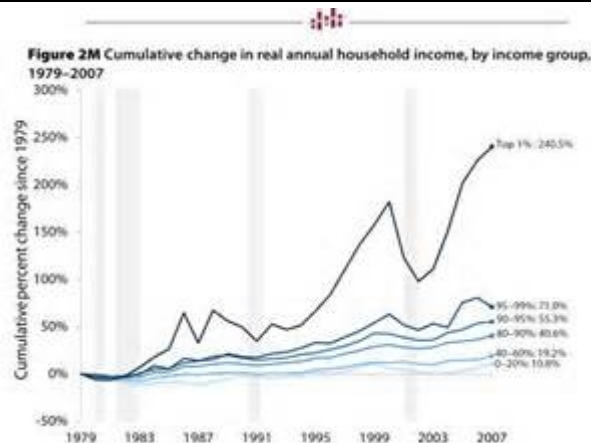
میزان بدهی‌های خانواده‌ها روز به روز افزایش می‌یافتند از ۲۵/۳ دلار در سال ۱۹۸۹ به ۷۰/۷ در سال ۲۰۱۰ رسیدند. امروزه خانواده‌ها ۱۵۴ درصد از حقوق سالیانه خود را به پرداخت قرض و بدهی‌های خود اختصاص می‌دهند.

امروزه مالیات‌ها، بدهی‌ها و تورم تنها عواملی هستند که از طبقه متوسط جامعه برده ساخته‌اند.

### دو نوع از افراد ثروتمند

سوال: اگر فقیران و دیگر افراد قشر متوسط جامعه فقیر و فقیرتر شوند، چگونه ثروتمندان ثروتمندتر می‌شوند؟

پاسخ: چون دو نوع افراد ثروتمند وجود دارد. یک دسته از آنها واقعاً ثروتمند و پولدار هستند و روز به روز هم ثروتمندتر می‌شوند و دسته دیگر بی‌آنکه ثروتی داشته باشند در زمره افراد ثروتمند معرفی شده‌اند و با تغییر شرایط به تدریج فقیر و فقیرتر می‌شوند. نمودار زیر این مطلب را نشان می‌دهد.



تغییرات بسیار زیاد در میزان درآمد سالانه افراد ثروتمند در طی

سال‌های ۲۰۰۷ - ۱۹۷۹

سوال: دیده‌ام که با هر تغییری در دنیای اقتصاد حدود ۱۰ درصد ثروتمندان (یا بیشتر) ثروتمندتر می‌شوند؛ اما حال باید پرسید که برای ۹۰ یا ۹۵ درصد بقیه آن‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا همان ثروتمندانی که ما در حال بحث و گفتگو درباره‌شان هستیم، همان دسته از ثروتمندانی هستند که روز بروز فقیرتر می‌شوند؟

پاسخ: بله. نمودار فوق به ما نشان داد که تنها ۱۰ درصد یا کمی بیشتر از افراد ثروتمند واقعی با هر تغییر اقتصادی پولدارتر و ثروتمندتر می‌شوند و درآمدهایشان به حد چشمگیری سالانه حدود ۳۰۹ درصد افزایش می‌یابد. البته این میزان اعلام شده مربوط به سال‌های ۲۰۰۷ - ۱۹۷۹ بود.

هنوز هم کاملاً مشخص است که ۹۵ تا ۹۹ درصد از افراد ثروتمند باقی مانده، روز به روز فقیرتر می‌شوند و داشته‌های خود را به تدریج از

دست می‌دهند. بنابراین کاهش میزان درآمدها حاصل تغییرات ناشی اقتصادی است، عامل اصلی این مشکل است.

سوال: آیا این مطلب به جمله‌ای که در ابتدای فصل گفتید: اکثر ثروتمندان فقیران جامعه فردا هستند برمی‌گردد؟

پاسخ: دقیقاً درست حدس زده‌اید. همان‌طور که می‌دانیم نمودار فوق مقادیری را تا سال ۲۰۰۷ در اختیار ما گذاشته است. در آن سال دنیا با یک رکود اقتصادی بسیار شدید مواجه شد و پس از آن بسیاری از افراد ثروتمند و میلیونر در سرمایه‌گذاری‌های بورس شکست خوردند و سرمایه خود را به یکباره از دست دادند.

سوال: آیا اگر بخواهیم این نمودار را برای سال جاری طراحی کنیم، وضعیت خطرناک‌تری را نشان می‌دهد؟

پاسخ: مسلماً همین‌طور خواهد بود. بیش از ۱۰ درصد از آمریکایی‌ها توانسته‌اند سرمایه‌های خود را حفظ کنند و ثروتمندتر شوند. اما باقیمانده آن‌ها، همان‌طور که درباره‌شان صحبت کردم، فقیرتر شده‌اند و حتی در مدت زمانی کمتر از یک سال به شدت اُفت کردند. آن‌ها ابتدا شغل خود را از دست دادند و سپس به دنبال آن مجبور شدند خانه‌ها و املاک خود را بفروشند و سرانجام با کاهش قیمت‌های سهام و اوراق بهادار سود حاصل آن‌ها به گروه ضعیفان و فقیران جامعه ملحق شدند. از میان ۹۰ تا ۹۵ درصد باقیمانده ثروتمندان، حدود ۲۰ درصد آن‌ها هم توانستند از آب گل‌آلود تورم ماهی بگیرند و با کمی تلاش و تقلا خود را به قشر متوسط جامعه نزدیک‌تر کردند و به عبارتی مقداری از سرمایه‌های خود را حفظ کردند.

سوال: آیا می‌شود دوباره توضیح دهید چه تفاوتی میان دو گروه از ثروتمندان وجود دارد؟

پاسخ: گروه اول ثروتمندان افرادی هستند که شغل‌های پر درآمدی نظیر سرمایه‌گذاری‌ها دارند. این افراد می‌توانند پزشکان، وکلا، ورزشکاران و بازیگران سینما و تلویزیون باشند. هر یک از آن‌ها به واسطه شغل پر درآمد خود توانسته‌اند ثروتمند شوند.

گروه دوم افرادی هستند که بی‌آنکه به شغل یا حرفه‌ای نیاز داشته باشند، صاحب پول و سرمایه فراوانی می‌شوند. به طور کلی این دسته از ثروتمندان صاحب املاک و مستغلات بسیار زیادی هستند که اگر بخواهند فقط از سود حاصل از آن‌ها استفاده کنند، قادرند سال‌های طولانی از عمر خود را در آرامش و آسایش بگذرانند.

### میلیونرهای موقتی

در سال ۱۹۹۶ کتاب «میلیونرهای موقتی» چاپ شد. آن کتاب در زمان خودش بسیار جالب بود و توسط توماس جی. استتلی و ویلیام دی. دانکو نوشته شده بود. در آن کتاب نویسندگان به توضیح این حقیقت که چطور افراد عادی آرام‌آرام خود را وارد گروه میلیونرها و ثروتمندان می‌کنند، پرداختند. آن‌ها بدون اینکه همانند دونالد ترامپ، استیو جابز، یا گوردون گکو و خیلی دیگر از افراد مشهور معروف دنیا باشند، توانستند راه و روش ثروتمند شدن را بیاموزند و ثروتمند شوند.

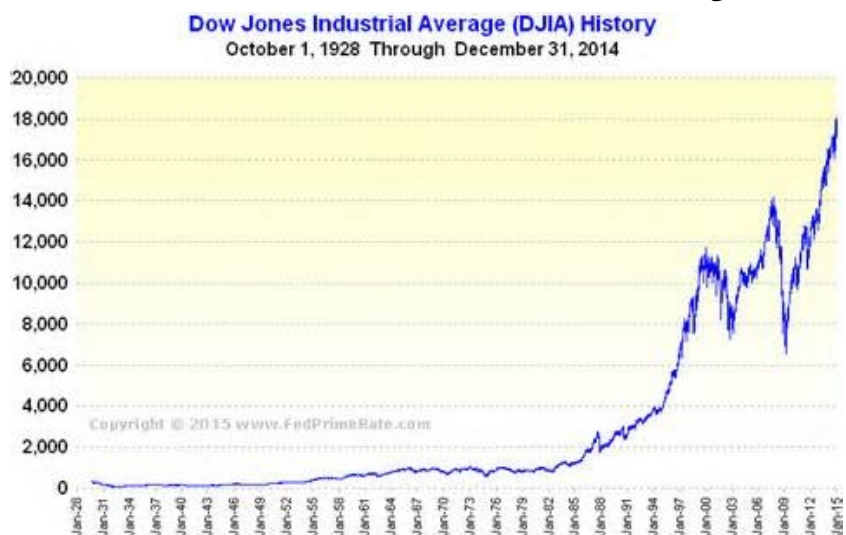
همان‌طور که می‌دانید همه افراد معرفی شده در بالا، جزء قشر متوسط جامعه بوده‌اند و حتی توانستند هوش مالی خود را تقویت کنند، موفق



شدند در همان خانه قدیمی و ارزان قیمت خود پول‌هایشان را پس‌انداز کنند و وارد سرمایه‌گذاری‌های بزرگ شوند.

برخی دیگر از آن‌ها هم با هوشیاری و زیرکی وارد دنیای خرید و فروش سهام و اوراق بهادار شدند و پس از تغییرات شگرف در افزایش میزان سودها توانستند به سرمایه بسیار بزرگ و هنگفتی دست پیدا کنند. در حقیقت این قشر از افراد تنها کسانی بودند که تورم را دوست داشتند و از آن به بهترین شکل استفاده کردند.

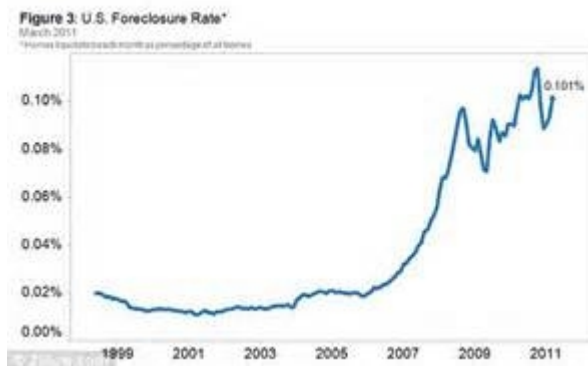
در یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱، همزمان با حملات تروریستی، دنیای اقتصادی نیز کمی دچار تغییر و تحول شد و در نهایت تعداد افرادی که جز طبقه متوسط جامعه بودند و تلاش می‌کردند وارد گروه ثروتمندان شوند نیز کمی تغییر کرده و به طریقی تعداد آن‌ها تعدیل شد. نمودار زیر فرآیند ثروتمند شدن این دسته از افراد از تاریخ نهم نوامبر را نشان می‌دهد:



اما در سال ۲۰۰۰، با پیدایش یک سری از فراز و نشیب‌ها در دنیای اقتصاد و شدیدتر شدن تورم در دنیا، بسیاری از افراد متوسطی که خود را به هر نحوی وارد گروه ثروتمندان شدند، دچار بحران شدند و دوباره به جایگاه قبلی خود بازگشتند.

### میلیونرهای مال باخته

در سال ۲۰۰۷ همان میلیونرهای موقتی که برای مدت کوتاهی وارد گروه ثروتمندان شدند دوباره با یک تغییر کوچک اقتصادی از گروه آن‌ها رانده شدند، داشته‌های خود را از دست دادند و به میلیونرهای مال باخته معروف گشتند.



افراد میلیونر مال باخته ابتدا خانه‌های خود را از دست دادند.

تا قبل از سال ۲۰۰۷، قیمت خرید و یا اجاره و رهن خانه برای چند سال افزایش یافت. به طوری که افراد متوسط که تازه جان گرفته بودند، مجبور شدند هر آنچه را که داشتند، حتی پول کمی که برای مسافرت پایان سال خود کنار گذاشته بودند یا ته مانده کارت‌های اعتباری خود

را بابت این افزایش نرخ بپردازند. اما این حقیقت بزرگ وجود دارد که آن‌ها یاد گرفتند، «خانه سرمایه نیست».

پس از مدتی هنگامی که دوباره قیمت خانه‌ها و خرید و فروش و رهن و اجاره کمی متعادل شد و پایین آمد، آن‌ها دوباره جان تازه گرفتند، اما عملاً تغییری در میزان سود و سرمایه آن‌ها حاصل نشد، بلکه آن‌ها فقط به این مسئله دلخوش بودند که خانه‌شان ارزش بیشتری پیدا کرده است، بی آنکه بتوانند روی افزایش سود آن حساب کنند. بنابراین آن‌ها با خود می‌گفتند اگرچه خانه‌هایمان با ارزش‌تر شده‌اند، اما ما نمی‌توانیم آن‌ها را بفروشیم و به قیمت استفاده از سود آن‌ها در گوشه خیابان چادر بزنیم. کاملاً مشخص بود که خانه هر اندازه هم که گرانتیتمت و لوکس باشد، باز هم سرمایه محسوب نمی‌شود و فقط سرپناهی است که ما را از چادر زدن در گوشه و کنار خیابان‌ها نجات می‌دهد.

در سال ۲۰۱۴ از جمعیت کلی ایالات متحده آمریکا که حدود ۱۱۵ میلیون نفر بودند، ۴۳ میلیون نفر در آمریکا زندگی می‌کردند و مجبور بودند برای خودشان خانه اجاره کنند. ۲۵ میلیون نفر دیگر هم افرادی بودند که از قبل خانه داشتند و صاحب خانه بودند. ۵۰ میلیون نفر دیگر هم با دریافت وام‌های بانکی اقدام به اجاره یا رهن خانه می‌کردند و حدود ۲۴ میلیون نفر باقیمانده هم افرادی بودند که اگرچه موفق شدند خانه بخرند و صاحب خانه شوند، اما میزان بدهی‌های آن‌ها بیش از ارزش اصلی خانه‌شان بود و همه آن‌ها را به «قربانیان وام‌های بانکی» می‌شناختند. کاملاً پیداست که هر چه مردم در این شرایط بیشتر اذیت شوند و ضربه ببینند، به مراتب دنیای اقتصاد هم بیشتر زجر می‌کشد و ضربه می‌بیند.

## نسل سوخته

هنگامی که افراد قشر متوسط جامعه کمی ثروتمند شوند و به ثروتمندان موقتی معروف گشتند، پس از مدتی با از دست دادن شغل و درآمد خود به ناچار خانه‌های خود را فروختند و شروع کردند به استفاده از حمایت‌های دولتی. آنقدر که کودکان آن‌ها از طرف دولت حمایت می‌شدند، از طرف والدین خود مورد حمایت قرار نمی‌گرفتند. حتی برخی از ثروتمندان به نشانه تمسخر فرزندان گروه ثروتمندان موقتی را فرزندان دولت می‌خواندند. من نیز چون این ثروتمندان را در مانده‌تر از آنچه که بودند دریافتم، نام نسل سوخته را بر آن‌ها گذاشتم. به عبارتی نه خودشان لذتی بردند و نه فرزندان‌شان. اگرچه آن‌ها هم چنان جوان بودند و فرصت‌های بسیاری برای تلاش و کوشش داشتند، اما نتیجه کار آن‌ها به بدترین شکل به آن‌ها بازگردانده شد که نهایت بی‌انصافی و بی‌عدالتی در حق‌شان بود. با وجود اینکه آن‌ها افراد پرتلاشی بودند و به واسطه تلاش‌شان توانستند به جایگاه خوبی هر چند به طور موقتی دست پیدا کنند، اما در مقابل اینکه دائم اطلاعات خود را به روز می‌کردند، نتوانستند سود و بهره‌ای ببرند. در واقع هر چه بیشتر تلاش می‌کردند، بیشتر آسیب می‌دیدند و سرمایه خود را از دست می‌دادند. آن‌ها در سنین بیست سالگی با بدترین شرایط اقتصادی مواجه و دچار خسارت فراوانی شدند. بنابراین بهترین نام برای آن‌ها «نسل سوخته» است.

## جوان، آگاه اما مقروض و بدهکار

بسیار بودند جوانانی که پس از سال‌ها تلاش و زحمت و درس خواندن توانستند با استفاده از وام‌های دانشجویی مدارک علمی بالایی کسب کنند. اگرچه ممکن است هر کسی در هر مرحله‌ای از زندگی خود از وام‌های گوناگون برای خرید ماشین، خرید خانه و راه‌اندازی تجارت و .... کمک بگیرد، اما وام‌های تحصیلی دانشجویی بیشتر از همه مورد توجه همگان بودند.

مشکل اینجا بود که یک دانشجو هرگز نمی‌توانست پولی به دست آورده و مبلغ وام خود را زودتر از موعد تسویه کند و یا مانند دیگر وام گیرندگان، از وام خود استفاده کند و از طریق آن صاحب سوده‌های کلان شود، فقط در مدتی که می‌توانست واحدهای درسی خود را در دانشگاه بگذراند و در نهایت موفق به اخذ مدرک شود. به نظر من وام‌های دانشجویی همانند طوق‌ها و افسارهایی به دور گردن دانشجویان و جوانان مستعد اما بیچاره پیچیده و به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که نفس بکشند. به طوری که آن‌ها هرگز نمی‌توانند برای خرید خانه، اتومبیل و تحقق دیگر آرزوهایشان قدم از قدم بردارند. آن‌ها چون نمی‌توانند سرمایه‌ای وارد بازارهای اقتصادی کنند، هرگز نمی‌توانند شاهد موفقیت‌های مالی و اقتصادی در آینده‌شان باشند. بنابراین آینده خوب و درخشانی هم در انتظارشان نخواهد بود. به همین دلیل است که دست و پای جوانان آگاه و پرتلاش بیش از هر زمانی بسته شده و آن‌ها در تمام مراحل زندگی خود شکست می‌خورند.

جالب اینجاست که بسیاری از این جوانان همان نوجوانانی هستند که به بهانه استقلال طلبی خانه و والدین خود را ترک کردند و امروز پس از سال‌ها رنج و زحمت مجبور می‌شوند که دوباره به خانه‌شان باز گردند و جیره‌خوار پدر و مادر خود شوند. این مسئله تا جایی ادامه پیدا می‌کند که نسل سوم یعنی فرزندان همان جوانان به دو نسل قبلی اضافه می‌شوند و همه از پدر بزرگ و مادر بزرگ گرفته تا پدر و مادر و نوه‌ها مجبور می‌شوند که زیر یک سقف زندگی کنند. بسیار سخت است که بپذیریم سه نسل زیر یک سقف با هم زندگی کنند و نسل جوان سربار دو نسل قبل‌تر خود شوند. این هم نوعی از فاجعه‌های اقتصادی است. با وجود چنین مشکلاتی برخی از کشورها آنقدر هوشیارانه عمل کردند که کسب و تحصیلات تکمیلی و عالی را رایگان اعلام نمودند. این مطلب در آمریکا باعث شد که سالیانه جوانان بسیاری از دانشگاه‌های برتر فارغ‌التحصیل شوند و بی‌آنکه هزینه‌ای بپردازند، موفق به کسب مدارج بالایی علمی شوند.

سوال: آیا به خاطر مسایل فوق است که شما می‌گویید هر کسی در زندگی به یک شانس دوباره نیازمند است؟ در حقیقت چون بسیاری از ثروتمندان با تغییر شرایط فقیر شدند و قشر متوسط جامعه نیز با فقر و گرسنگی مواجه گشتند و به دنبال آن‌ها جوانان بی‌شماری با وجود مدارک علمی برجسته خانه‌نشین شدند، همگی به یک فرصت دوباره نیازمند شده‌ایم؟؟

پاسخ: بله. همه باید بدانیم که دنیای امروز و پول‌های موجود در آن هر لحظه در حال تغییر و تحول هستند. پس افرادی که هنوز هم در دنیای قدیم و شرایط سال‌ها پیش سیر می‌کنند، بازندگان دنیای امروزی‌اند. ما در عصر اطلاعات و ارتباطات زندگی می‌کنیم و با وجود حجم عظیم اطلاعات در دسترس‌مان باید شرایطی را برای خود به وجود آوریم که آزادانه‌تر زندگی کنیم. بدین صورت بدون آموزش‌ها و آگاهی‌های مالی هرگز نمی‌توانیم اطلاعات کلی را به دانش شخصی‌مان تبدیل کنیم و در مواقع لزوم از آن‌ها بهره ببریم.

سوال: اگر دانش نوعی قدرت است، پس چرا بسیاری از افراد تحصیل‌کرده و آگاه در دنیای امروزی هیچ قدرتی ندارند؟ چرا میلیون‌ها نفر از مردم به یک فرصت دوباره نیازمندند تا دوباره رشد کنند؟

پاسخ: اگرچه در قسمت قبل اعلام کردیم که دانش قدرت به حساب می‌آید، اما دانشی که به کار گرفته نشود، حاصلی جز شکست و درماندگی نخواهد داشت.

سوال: کتاب میلیونر موقتی در سال ۱۹۹۶، چاپ شد و کتاب پدر پولدار و پدر بی‌پول در سال ۱۹۹۷ با اختلاف یک ساله ممکن است چه تفاوت‌هایی میان این دو کتاب وجود داشته باشد؟

پاسخ: کتاب میلیونر موقتی درباره دیدگاه‌ها و عملکردهای افرادی که به طور تصادفی و موقتی پولدار شدند، توضیح می‌داد، اما کتاب پدر پولدار و پدر بی‌پول درباره نوع نگرش‌های مالی و کاربرد ثروتمندان از پول و سرمایه‌هایشان مطالب مهمی را ارائه می‌داد.

سوال: اختلاف اصلی آن‌ها در چیست؟

پاسخ: اختلاف بزرگی میان آن‌ها وجود دارد. بسیاری از میلیونرهای موقتی به چیزی که دست پیدا می‌کنند اعتبار است، اما آن را به سرمایه و پول ربط می‌دهند و تصور می‌کنند خانه و اتومبیل و دیگر دارایی‌هایشان هم می‌توانند به عنوان سرمایه آن‌ها معرفی شود. این دسته از افراد به محض این‌که با بحران‌های اقتصادی مواجه می‌شوند به خود می‌آیند و متوجه می‌شوند که خانه و اتومبیل و هر چیز دیگری که نتوان با فروش آن‌ها به سود و سرمایه بالا دست یافت، نمی‌تواند سرمایه محسوب شود.

به نظر من از میان تمام ثروتمندان، از هر دسته و از هر گروهی، تنها افرادی که با خرید و فروش املاک و مستغلات سرمایه خود را وارد گردش‌های پولی و مالی و یا به عبارتی سرمایه‌گذاری‌ها می‌کنند، می‌توانند پولدارتر و ثروتمندتر شوند. چون در کنار ارزش و اعتبار بالایی که به دست می‌آورند، می‌توانند در زمان دلخواه خود از سود حاصل از سرمایه‌های خود بهره ببرند و حتی در بدترین شرایط به اصل سرمایه خود دست پیدا کنند.

سوال: بدون آموزش‌های مالی آیا می‌توان فهمید که چه اختلافاتی میان افراد جامعه با یکدیگر، به ویژه ثروتمندان با گروه‌های دیگر وجود دارد؟  
پاسخ: کاملاً درست حدس زده‌اید. کسی می‌تواند متوجه اختلافات موجود میان قشرهای مختلف جامعه شود که درباره مسایل پولی و مالی آموزش دیده باشد. برای مثال، کسی که برای پول و به خاطر پول با کسی ازدواج می‌کند، هرگز به اختلافات میان قشرهای مختلف جامعه پی نمی‌برد. همانطور که وارن بافت اظهار داشته:



«راه‌های بسیاری برای پولدار شدن و رهایی از فقر وجود دارد، بی‌آنکه لازم باشد بدانیم پول چیست و چه خاصیتی دارد.»

پدر بی‌پول هم همین‌گونه بود. او ثروت و سرمایه‌ای نداشت و از پدر و مادرش هم ثروتی را به ارث نبرده و هرگز برای پول هم با مادرم ازدواج نکرد. تمامی این دلایل، همگی دلایل محکمی هستند که چرا پدر بی‌پول واقعی من هرگز نتوانست پولدار و ثروتمند شود. اما دلیل مهم‌تر از این بی‌اهمیتی پدر بی‌پول نسبت به کسب آموزش‌های مالی بود که باعث شد او هرگز نتواند درک کند که چگونه و از چه راهی می‌تواند از هیچ برای خود همه چیز بسازد.

**سوال:** آیا چون آگاهی افراد از مسایل پولی و مالی پایین است، می‌توان علت به سرقت رفتن سرمایه‌های آن‌ها را عدم آگاهی آن‌ها دانست؟  
**پاسخ:** بله. واقعیت نیز همین است. اگر کسی با واژگان ساده و پیش پا افتاده و علمی آشنا نباشد هرگز نمی‌تواند در آن زمینه به پیشرفت برسد. خبر خوب این است که هر یک از ما هر زمان که راغب باشیم می‌توانیم اطلاعات خود را در هر زمینه‌ای به‌روزرسانی کنیم.

### گذشته، حال، آینده

**سوال:** چرا روزانه میلیون‌ها نفر از افراد تحصیلکرده و آگاه از مسایل مالی پول و سرمایه خود را از دست می‌دهند؟ آیا آن‌ها با وجود اطلاعات بالا باز هم برده پول خود هستند؟ آیا چنین چیزی حقیقت دارد؟

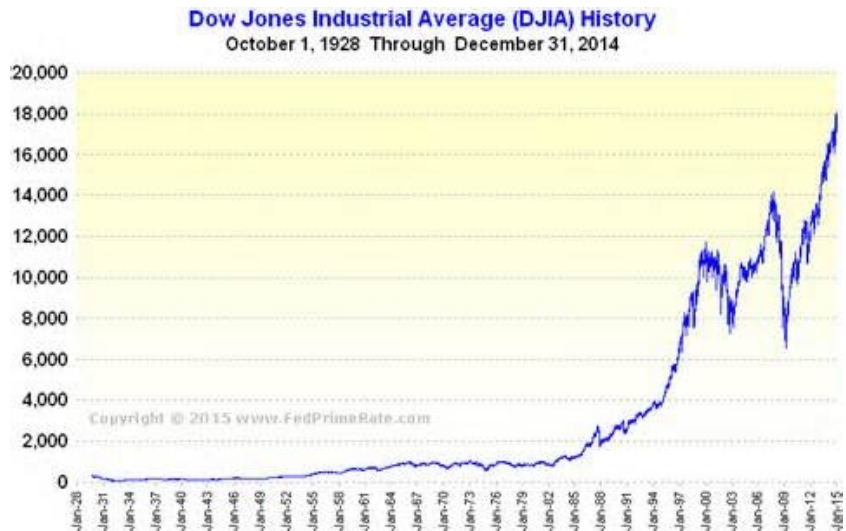
پاسخ: بله. آنچه که همه ما در هر شرایط و جایگاهی بدان نیاز داریم، آموزش است. در حقیقت مهم‌ترین و کلیدی‌ترین مسئله در دنیای اقتصاد، آگاهی و آموزش‌های به موقع، است.

سوال: برای افراد بالا چه اتفاقی می‌افتد؟

پاسخ: آنچه که همه مردم حتی افراد تحصیل‌کرده و آگاه در دنیای امروزی بدان نیاز دارند، آموزش و آگاهی است. البته آن دسته از آموزش‌های که خوب و دقیق بوده باشند و بتوانند به ما قدرت انجام کاری را بدهند نه اینکه ما را دچار گیجی و توهم کنند.

سوال: آینده را چگونه می‌بینید؟

پاسخ: دوباره لازم است بگویم که یک تصویر گویاتر از هزاران لغت است. تصویر زیر پاسخ سوال فوق را به طور واضح بیان می‌کند و به شما اجازه می‌دهد تا نگاه واقع بینان‌های بر آینده داشته باشید.



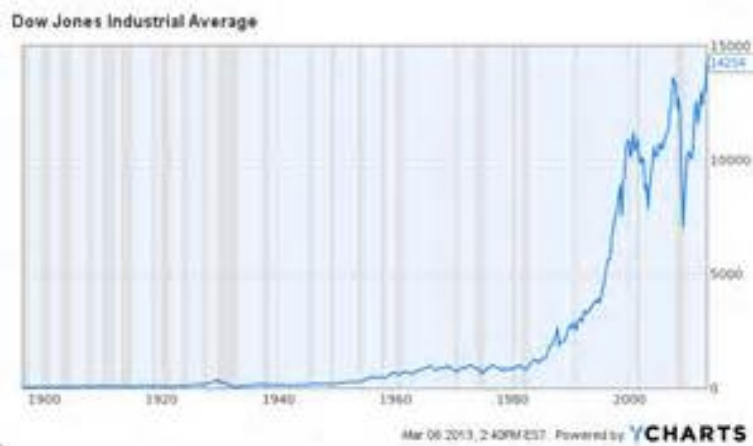
در این جدول شما می‌توانید روند پیشرفت و پسرفت دنیای اقتصاد را در سه زمان گذشته و حال و آینده با یکدیگر مقایسه کنید. اگرچه نمی‌توان تمام جزئیات آن را به دقت بازگو کرد و نشان داد، اما همین عکس فوری می‌تواند به شما بگوید که دنیای اقتصاد در طول تاریخ دچار چه تغییرات و تحولاتی شده است.

**سوال:** آیا فقط سه راه برای آینده وجود دارد؟ پیشرفت و پسرفت و کناره‌گیری؟؟؟

**پاسخ:** بله، فقط همین سه راه برای آینده وجود دارد.

**سوال:** آینده را چگونه باید ارزیابی کرد؟

**پاسخ:** بهترین رویکرد برای ارزیابی آینده، توجه به اتفاقاتی است که در گذشته رخ داده‌اند. در حقیقت فاجعه‌هایی نظیر رکود اقتصادی سال ۱۹۲۹ و خیلی از کاهش و افزایش قیمت‌ها و هزینه‌ها را فقط در گذشته می‌توان ارزیابی کرد تا به وضعیت جدید آن‌ها در آینده پی برد.



رکود اقتصادی سال ۱۹۲۹

سوال: آیا فاجعه کاهش قیمت‌ها در بازار بورس در سال ۱۹۲۹ حادثه غم‌انگیزی بود؟

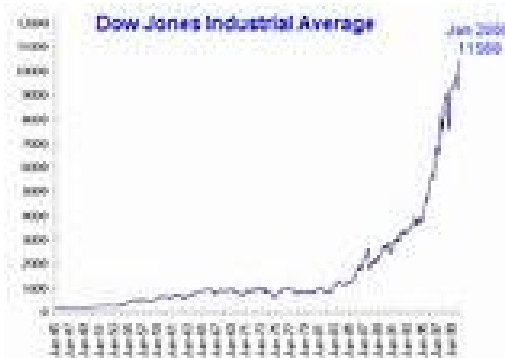
پاسخ: بله.

سوال: آیا فاجعه بعدی احتمالاً بزرگ‌تر و خطرناک‌تر خواهد بود؟

پاسخ: بله.

سوال: در برابر آن چه باید کرد؟

پاسخ: بهترین راه این است که به عملکردهای دولت‌های مختلف در مقابل فاجعه‌های قبلی توجه داشت.



رکود اقتصادی بزرگ

با نگاهی دقیق، به دو نمودار فوق کاملاً آشکار است که رکود اقتصادی در فاصله بین سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۵۴ اتفاق افتاده و حدود ۲۵ سال طول کشیده است. به نظر من برای جبران این فاجعه شاید ۲۵ سال وقت لازم باشد و محال است چنین فرصت دوباره‌ای به ما داده شود.

سوال: آیا ما وارد فاجعه اقتصادی یا رکود شدیدتری می‌شویم یا خیر؟